

زپست‌گرایی، زپست‌گریزی و بُن‌بری

اگرچه ورود آدمی به عصر علم و فناوری، برای افراد این گونه سودمند بود و زندگی را بر آن‌ها آسان‌تر کرد؛ اما علم و فناوری سرانجام جمعیت امروزی گونهٔ آدمی را به حدود هفت میلیارد نفر رساند و ادامهٔ ماندگاری او را به مخاطره انداخت. امروزه، آدمی فتاور که از گنجایش برد محیط زیست خود گذر کرده و با انفجار جمعیت روبه‌روست، به تدریج از طبیعت فاصله می‌گیرد و محیط طبیعی خویش را که میلیون‌ها سال در آن زیسته و تکامل یافته، رها می‌کند، شهرنشین می‌شود و شگفتا که هم‌چنان به تخریب طبیعت و نابودی بوم و بر خود ادامه می‌دهد. کار به جایی رسیده است که هم‌اکنون افراد این گونه در هوایی آلوده نفس می‌کشند، روی کوچه‌ها و خیابان‌های آسفالت‌پوش و در میان دیوارهای بتونی و آهنی راه می‌روند، مواد غذایی فرآوری شدهٔ سرشار از مواد شیمیایی گوناگون می‌خورند، با بیماری‌های نوپدید دست به‌گریبان‌اند؛ اما با این حال، هنوز آسودگی گم‌شدهٔ خود را در فناوری می‌بینند. پرواضح است که جدایی آدمی از طبیعت و دور شدن تدریجی او از زیستگاه میلیون‌ها سالهٔ طبیعی خویش، خلاف قانون طبیعت است که همچون سیلی عظیم با سرعت در جریان است.

به‌نظر می‌رسد پیوند گسترده و مستحکم آدمی با طبیعت ریشه در تاریخ تکامل او دارد و در دوره‌هایی شکل گرفته که آدمی ارتباط بیشتری با طبیعت داشته‌است، ظاهراً، جدایی او از طبیعت به موازات توسعهٔ فناوری‌ها روی داده، در سده‌های نوزدهم و بیستم شدت گرفته، بر سبک زندگی آدمی اثر گذاشته و از میان‌کنش او با طبیعت کاسته است. یکی از موارد جدید جدایی آدمی از طبیعت، ورود او به فضاهای بسته و سترون است. او از خانه تا محل کار خود را با خودرو طی می‌کند و بیشتر عمر خود را، به‌ویژه در کشورهای پیشرفته، در حبس خودخواسته و دوری از طبیعت می‌گذراند.

امروزه، آدمی فتاور که از گنجایش برد محیط زیست خود گذر کرده و با انفجار جمعیت روبه‌روست به تدریج از طبیعت فاصله می‌گیرد.

یکی بر سر شاخ و بُن می‌برید
خداوند بُستان نگه کرد و دید
بگفتا که این مرد بد می‌کند
نه با من که با خویشتن می‌کند

سعدی

هر چند ادعاهایی که بر مبنای اعداد استوارند، اگر مبتنی بر تحقیقات دقیق نباشند، ممکن است موجب سرافکنندگی مدعی شوند؛ اما به‌نظر می‌رسد این ادعا که در حدود چهار میلیون سال پیش گونهٔ جدیدی از جانداران روی زمین پدیدار شده، چندان به‌دور از واقعیت نباشد. این گونهٔ تازه‌وارد بعدها «Homo sapiens» نامیده شد که ترجمه‌اش به زبان شیرین فارسی می‌شود «آدمی اندیشمند».

می‌دانید زیست‌شناسان گونه‌هایی را که به محیطی غیرمسکونی روی می‌آورند، در آن ساکن می‌شوند، با سرعت زیاد آوری می‌کنند و جمعیت خود را تا آنجا که می‌توانند می‌گسترانند، «گونه‌های پیشگام» می‌نامند. یکی از ویژگی‌های گونه‌های پیشگام آن است که در مدت زمان به‌نسبت کوتاهی محیط راز وجود خود اشباع می‌کنند.

اگرچه اصطلاح گونهٔ پیشگام بیشتر برای آغازیان و گیاهان به کار می‌رود، اما می‌توان آدمی را هم نوعی گونهٔ پیشگام به‌شمار آورد که نخست با شکار و گردآوری غذا به تلاش برای ماندگاری خود دست زد.

تا حدود هفت هزار سال پیش جمعیت این جاندار دویا روی کرهٔ زمین تقریباً ثابت و حدود چهار میلیون بود. ناگهان کشف‌ها و اختراعاتی مانند کشاورزی، زندگی را بر او آسان‌تر کرد، بر سرعت زادآوری و توان ماندگاری او افزود و منحنی رشد جمعیت او را از حالت ایستایی بیرون کرد؛ به طوری که در حدود ۲۵۰۰ سال پیش جمعیت این گونه به ده برابر و پس از آن کشف آهن، زغال‌سنگ و برق و اختراعاتی مانند ماشین بخار، در سدهٔ بیستم جمعیت به حدود سه میلیارد نفر رسیده بود.



«بیوفیلیا» عشق ذاتی آدمی به زندگی است که با گرایش به حفظ ذخایر تنوع زیستی زمین نمود پیدا می کند

اهمیتی باشد که برای او دارند؛ اما به نظر می رسد احساس های دیگر، مانند ترس از عنکبوت یا دوری از راسو به نفع آن ها باشد. آدمی هزاران سال است که به شیرینی و به رنگ میوه های تازه عشق می ورزد و مانند بسیاری از حشرات و پستانداران دیگر، از خوردن میوه گیلاس و پراکندن دانه آن لذت می برد. رنگ های روشن آدمی را به سوی خود جلب می کنند؛ چون جاذبه این رنگ ها ریشه در تکامل زیست گرای پیستانداران دارد. پیستانداران جذب رنگ های درخشان میوه های درختان می شوند. شواهد فراوانی حاکی از آن اند که آدمیان به طور غریزی به طبیعت وابسته اند. مثلاً، جلوه تنوع رنگ ها در طبیعت عموماً مورد توجه آدمی قرار دارد. این گرایش شاهدهی بر زیست گرای است. استفاده سمبولیک عناصر طبیعی در زبان آدمی و احترام و حرمت او نسبت به جانوران و طبیعت در فرهنگ آدمیان سراسر جهان، از دیگر شواهد زیست گرای است. هنوز ژن یا ژن هایی که بر زیست گرای اثر داشته باشند، شناخته نشده اند. به نظر می رسد وابستگی فزاینده آدمی به فناوری باعث تضعیف ارتباط آدمی با طبیعت و کاهش زیست گرای شده است. این کاهش رفتار زیست گرای آدمی می تواند باعث کاهش احترام او به طبیعت شود. در واقع، کاهش نیاز به ارتباط با طبیعت باعث کاهش توجه به تنوع زیستی می شود که متضمن بقای انسان است و به عنوان عامل بالقوه تخریب محیط زیست و افزایش سرعت انقراض عمل می کند.

پژوهشگران بسیاری از رشته های مختلف درباره زیست گرای تحقیق و مفهوم و اهمیت آن را تفسیر کرده اند. روی هم رفته این تصور که فناوری رقیب زیست گرای است، حاصل بررسی در پیشینه تکامل آدمی است. بیم آن می رود که آفتاب زیست گرای چندین میلیون ساله ما در حال غروب است؛ اما بیمناک تر از آن جان گرفتنِ ظلمتِ زیست گریز فناوری است. هشدار!

از سوی دیگر، چون نیک بنگریم در عمق وجود هر یک از ما که اعضای همین گونه تازه وارد و جدا شده از طبیعت هستیم، عشق به طبیعت موج می زند. همه ما از تماشای طبیعت لذت می بریم و برای آرامش به آن پناه می بریم. آدمیان گرایشی ذاتی به برقراری ارتباط با طبیعت و جانداران دیگر دارند. اریک فروم روانکاو آلمانی الاصل امریکایی در سال ۱۹۷۳ در کتاب «کالبدشناسی ویرانگری انسان» اصطلاح «بیوفیلیا» را برای توصیف عشق آدمی به زندگی، به طبیعت و به جانداران دیگر توصیف کرد. سپس ادوارد اویلسون زیست شناس امریکایی در سال ۱۹۸۴ از این اصطلاح در کتاب خود تحت عنوان «بیوفیلیا» استفاده کرد. به عقیده ویلسون بخشی از گرایش آدمی به طبیعت و دیگر جانداران خاستگاه ژنتیک دارد. «زیست گرای» یا «بیوفیلیا» بررسی جنبه های مثبت ارتباط آدمی با دیگر جانداران است. «بیوفیلیا» از واژه های یونانی به معنی «عشق به زندگی» مشتق شده است؛ اما می دانیم که ارتباط آدمی با دیگر جانداران الزاماً همیشه همراه با دوستی و «عشق» نیست. در واقع، احساس و عاطفه آدمی نسبت به جانداران متنوع و بلکه تا حدی پیچیده است. جانداران مختلف دکمه های متفاوتی از احساسات آدمی را فشار می دهند: گرم ها و عفونت های باکتریایی باعث انزجار می شوند؛ بچه گریه و توله سگ موجب ترغیب احساس ترحم و مراقبت می شوند؛ عنکبوت و مار وحشت آفرین اند، تماشای ببر حس شکوه مندی ایجاد می کند و پرواز پرنده گان برای آدمی رشک انگیز است.

«بیوفیلیا» عشق ذاتی آدمی به زندگی است که با گرایش به حفظ ذخایر تنوع زیستی زمین نمود پیدا می کند. ممکن است بیشتر عواطف مثبت آدمی مانند گرایش به گیاهان سبز شاداب به علت

سر دبیر